بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سیدمحمد جواد شبیری 18 اردیبهشت 1397.

خب در مورد این که جایی که انسان شک دارد قبله کدام طرف است و آیا در مورد تخلّی آنجا چه وظیفه ای انسان دارد وظیفه اش چیست. عرض کردم نکاتی را عرض می کردیم که به نظر می رسد به دلیل این که نوعا تفحّص حرجی هست. حرجی حالا تعبیر نکنیم مشقّت دارد و نکات دیگری که عرض کردیم مانعی ندارد که جایی که علم نداریم به قبله آنجا تخلّی شود. مثالش در قطار و اینها روشن می شود. به خصوص در جایی که امکان تفحص نباشد که خیلی روشن تر. عرایضی که داشتیم بعضی هایشان حتی اصل لزوم تفحّص را هم زیر سؤال می برد ولی بعضی بیاناتش نه. در جایی که تفحّص امکان پذیر نباشد می گفت تفحّص لازم نیست. یکی از بیانات عامی که حتی لزوم تفحّص را هم چه بسا بگوییم در متعارف موارد که امکان تفحّص مشقّت نوعیّه دارد آن را نفی می کند آن یکی از بیانات این بود که ما روایات زیادی داریم که در مورد نحوه نماز خواندن در جایی که نمی دانیم قبله کدام طرف است سؤال شده است که چه باید بکنیم. خب پاسخ های مختلف داده شده است که روایاتش را می خوانیم. یکی از پاسخ هایش این است که تفحص کنید ظن به هر طرف حاصل شد به طرف مظنون نماز بخوانید. یعنی مفروض این است که ممکن است انسان تفحّص کند ممکن است نکند. تفحصی که منشأ البته در این جور موارد حصول قطعش مشقت دارد ولی حصول ظن خیلی وقت ها مشقت ندارد که تتبع شروع کنید به یک طرف ظن حاصل شود یا احتمال یک طرف از سایر احتمالات بیشتر باشد لازم هم نیست ظن باشد فرض کنید چهار طرف است یک طرفش 40% است سه طرف دیگرش 20% است. این چهل درصد ظن نیست ولی احتمالش از سه طرف دیگر بیشتر است. اینکه ما احتمال یک طرف را بیشتر از سایر احتمالات قرار دهیم این خیلی مشقت ندارد ولی این که بخواهیم قطع حاصل شود و بلکه خیلی وقت ها ظن هم حاصل شدنش مشقت دارد که اصلا احتمالات دیگر انقدر ضعیف شود که اصلا کالمعدوم شود هشتاد درصد یک طرف احتمال داشته باشد سایر اطراف هر کدام 5% یا 6% این احتمالات معمولا نادر است. عرض من این است که در روایات درم ورد متعارف موارد دستور طهری داده است. ولی هیچ اصلا سؤال نشده است که نسبت به تخلّی چه کار کنیم. طهری کنیم هیچ اصلا سؤال حتی از طهری هم نشده است. یاباید بگوییم حتما باید احتیاط می کردند تخلی نمی کردند آن آدم مطمئن است که چنین نیست. تخلّی کأنّه یک سیره مسلمه ای بوده است که در جایی که قطع نداریم به قبله می شود بدون طهری نسبت به یک طرف تخلّی کرد. حالا من روایاتش را بخوانم

سؤال:

پاسخ: خب بیانات مختلف داشتیم مثلا یکی از بیاناتش این بود که ما نمی توانستیم القای خصوصیت کنیم از روایات خاصه. با توجه به روایت هایی که امر به طهری در بحث قبله کرده است. خب این فقط در مورد جایی که چیز هست می آید. با بیانی که اگر می خواهیم القای خصوصیت کنیم القای خصوصیت نسبت به چیزی که نزدیک است باید القای خصوصیت کنیم. بنابراین باید طهری که در بحث قبله است القای خصوصیت کنیم نسبت به تخلی. خب این بیان طبیعتا می گویم بعضی بیانات

سؤال:

پاسخ: نه آن ربطی به این چیزها ندارد. طهری و اینها ندارد. عرض می کنم بیانات مختلف است از بعضی از بیانات در ظرف عدم امکان فحص ولو برای تحصیل یک احتمال راجح، رجحان یک احتمال بر سایر احتمالات این را استفاده می شود که در ظرف عدم امکان احتیاط لازم نیست ولی بعضی هایش می گوید اصلا لازم هم نیست طهری کنید. خب حالا من این روایاتی که

یعنی در واقع از روایاتی که هیچ سؤال نشده است کشف می شود که سیره بر این بوده است که بدون طهری و اینها نماز می خوانند. دیروز هم به این استدلال اشاره کردم ولی در واقع

این مشقت باعث می شود که یک نوع سیره ای ایجاد شود که توضیحاتش را هم در جلسه قبل دادم خیلی وقت ها باعث می شود که غفلت شود. غفلت نوعیه حاصل شود. این غفلت نوعیه باعث می شود که اشخاص سیره بر تخلی بدون طهری برایشان حاصل شود. اگر شارع مقدس طهری را لازم بداند باید تصریح کند. شارع هیچ تصریحی نکرده است پیداست عرف متعارف اصلا این مسئله به ذهنشان خطور نمی کرده است. اگر شارع بر خلاف آن چیزی که عرف هست باید تصویر کند. خب روایاتی که ما داریم عرض کنم خدمت شما یک روایت اول رایتی هست که به نظر ما صحیح است محمد بن یحیی عن محمد بن حسین عن عثمان بن عیسی عن سماعه که ما سماعه را امامی می دانیم عثمان بن عیسی هم بعدا از وقف بر گشته است و امثال محمد بن حسین از همان زمان امام رضا از وقف برگشته است امثال محمد بن حسین بن ابی الخطاب در زمان استقامت طریق از عثمان بن عیسی اخذ کرده اند. بنابراین این سندش صحیحه است. یک سند دیگرش هست حسین بن سعید عن الحسن عن ذرعه عن سماعه. خب اینجا ذرعه اش واقفی است و زمان اگر قبلا هم ذرعه زمان استقامتی داشته باشد این که حسن بن سعید این زمان استقامت را درک کرده باشد خیلی روشن نیست. حالا این این روایت تصحیحش مشکل است

سؤال:

پاسخ: ذرعه الآن یادم نیست توثیق ظاهرا دارد ولی نسبت به اموری که مربوط به البته نسبت به امور مربوط به مذهب فاسدشان اینها ثقه نیستند. آن روایتی از امام رضا هست که کذب ذرعه علی سماعه گاهی اوقات اینها یک مطلب برایشان که مسلم می شود روی عنوان ثانوی مجاز می دانند خودشان را برای اثبات این مطلبشان دروغ هم ببندند. این ملازمه ندارد تعمد کذب در یک مورد یا مسامحه در یک مورد و عدم ضبط در یک مورد نسبت به تعمد کذب در سایر موارد بنابراین آن روایتی که از امام رضا نقل شده است در مورد ذرعه بن محمد یک روایتی در تأیید مذهب وقف ذرعه نقل کرده است امام رضا علیه السلام بنابر آن روایت فرموده اند کذب ذرعه علی سماعه. آن تکذیب امام رضا از آن تکذیب ذرعه در امور غیرمربوط به وقف استفاده نمی شود و ملازمه بین اینها نیست. حالا آن روایتش موثقه است این طریق دومش موثقه است ولی طریق اولش صحیحه است که دیگر نیازی به طریق دوم نداریم. قال سألته عن الصلوه باللیل و النهار اذا لم ترد شمس و لا القمر و لاالنجوم، از راه خورشید و ماه و ستارگان می توانستند جهت را تشخیص دهند از روی جهت قبله را تشخیص می دادند. قال اجتهد رأیک و تعمد القبله جهدک. جایی که می توانی تلاش کن آن مقداری که می توانی آن حداکثر تلاشت را در قبله انجام بده. در روایت دیگر عن زراره قال قال ابو جعفر علیه السلام یجزی الطهری ابدا اذا لم یعلم این وجه القبله. یعنی آن جهتی که با طهری انسان به دست می آید همان مقدار کافی است دیگر لازم نیست قطع حاصل شود. خب اینا دو روایت که عرض کنم یک روایت دیگر عن زراره است قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قبله المتحیّر فقال یصلی حیث یشاء خب جمع این روایت با آن روایت قبلی یجزی الطهری ابدا اذا لم یعلم این وجه القبله این قبله المتحیّر اعم از این است که بتواند طهری کند یا نتواند طهری کند. خب این حمل می شود به جایی که طهری برایش امکان پذیر نیست یا ما بعد طهری یصلی حیث یشاء و آن جمع حالا علاوه بر این که این روایت البته ابن ابی عمیر عن بعض اصحابنا عن زراره سندش هست که ما ابن ابی عمیر را تصحیح می کنیم. حالا روی مبنای ما که اینها سندش صحیح آن روایت اول محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن حماد عن حریز عن زراره قال قال ابا جعفر علیه السلام آن وثاقت روایت بحثی نیست. که می گوید طهری کفایت می کند. این روایت می گوید که یصلی حیث یشاء. خب اطلاق دارد. سواء امکنت طهری ام لم یمکن الطهری. سواء قبل الطهری و بعد الطهری. خب این اطلاقش به وسیله آن روایت مقید می شود.

سؤال:

پاسخ: حالا به فرض هم اصلا متحیر بگوییم متحیر صدق هم می کند. یعنی حملش بر این که متحیر شخصی که طهری می کند تحیرش کامل از بین نم یرود. به هر حال بعد از آن تحیّر دارد ولی یک طرفش ترجیح پیدا می کند. متحیر بهرحال طهری تحیّر را از بین نمی برد. تحیّر را کم می کند. این که این را حمل کنیم جایی که طهری مطلق دارد هیچ طرفش ترجیح ندارد یا به قرینه یجزی الطهری یک حمل عرفی خیلی روشنی دارد.

سؤال:

پاسخ: نه تعارض مستقر نیست. یصلی کیف یشاء سواء امکنت طهری ام لم یمکن الطهری. آن روایت می گوید اذا امکنت الطهری وجب الطهری. اطلاق و تقیید است دیگر. اطلاق التقیید واضحی است یعنی اصلا قبله متحیّر شمولش نسبت به آن صورتی که امکان طهری دارد خیلی ظهور قوی ای نیست. یعنی خارج کردن فرض طهری از تحت این روایت قبله المتحیّر، خارج کردن یک فرض غیرظاهر است. این جمع عرفی خیلی روانی بینشان هست. خب این هم یک روایت. حالا آن روایت یجزی الطهری ابدا اذا لم یعلم این وجه القبله بعید است یجزی الطهری مراد ناظر برای تخلی باشد. این ظاهرش این است که طهری کند یک طرفی را که قبله احتمال قبله بودنش زیادتر است آن طرف را پیدا کند به همان طرف نماز بخواند. خب در کافی یک روایتی در ذیل این روایت دارد می گوید روی ایضا انه یصلی الی اربعه جوانب. مرسله است و مرسله حجّیّت ندارد. در فقیه دارد

رَوَى زُرَارَةُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع أَنَّهُ قَالَ يُجْزِي الْمُتَحَيِّرَ أَبَداً أَيْنَمَا تَوَجَّهَ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ أَيْنَ وَجْهُ الْقِبْلَةِ

که همان روایت زراره بود که در فقیه از طریق محمد بن مسلم هم آن را نقل می کردیم. خب این یک طرف. یک روایت دیگری هم هست گفته است که در این جور جاها باید به چهار طرف نماز خوانده شود که در کافی به نحو مرسل مطلق نقل کرده است در تهذیب به نحوی که بهر حال آن هم مرسل است حالا یک سری افرادی در سند هست حالا آنها را تصحیح کنیم یا نکنیم دیگر روایت این است در تهذیب این است

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَبَّاسِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبَّادٍ عَنْ خِرَاشٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع

آن اسماعیل بن عباد عن خراش را وثاقتشان یادم نیست ظاهرم یادم نیست ثقه باشند. حالا چون بعض اصحابنا در سند هست روایت مرسله است دیگر من آنها را مراجعه نکردم

قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْمُخَالِفِينَ عَلَيْنَا يَقُولُونَ إِذَا أُطْبِقَتْ عَلَيْنَا أَوْ أَظْلَمَتْ فَلَمْ نَعْرِفِ السَّمَاءَ كُنَّا وَ أَنْتُمْ سَوَاءً فِي الِاجْتِهَادِ فَقَالَ لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَلْيُصَلَّ لِأَرْبَعِ وُجُوهٍ

آنها می گویند شما اجتهاد می کنید ما هم اجتهاد می کنیم. اجتهاد یعنی تحصیل الظن. تحصیل رجحان. بنا بر این روایت امام فرمودند ما به چهار طرف نماز می خوانیم تحصیل ظن نمی کنیم. خب حالا اگر اصل محذوری هم که اینجا مطرح می شود خیلی محذور مهمی نیست. یعنی ببینید یک مقدار مشکل در عمل به ظن، عدم امکان عمل به ظن هست این عمل به اجتهاد است شبهه ابن غبه و امثال این شبهه ها هست اگر آن باشد خب اصلا اشکال مخالفین جا دارد که شما می گویید که اجتهاد جایز نیست شارع حکم به اجتهاد کند در مسئله قبله چه می کنید اینجا که حکم به اجتهاد کرده است. ولی اگر گفتیم مشکل، مشکل ثبوتی نیست مشکل این که دلیل اثباتی نداریم. خب دلیل اثباتی در خصوص قبله دلیل اثباتی داشته باشیم در سایر موارد نداشته باشیم. این است که اصلا دقیقا مرحوم سید مرتضی همین مطلب را مطرح می کند می گوید عمل به ظن در قبله و در وقت اجماعا لازم است. آن وقت این را هم به عنوان نقضی بر حرف های ابن غبه هم قرار می دهد. می گوید مسلم است که عمل به ظن در این جاها کافی است و جایز است و امثال اینها بنابراین مشکل مشکل عقلی نیست. مشکل ثبوتی در عمل به ظن نیست مشکل اثباتی است مشکل اثباتی در غیر مواردی که انسداد صغیر در آن جاری می شود هست که در بعضی موضوعات انسداد صغیر جاری می شود آنجا ظن را حجّت می کند در احکام آن ظن حجّت نیست چون دلیل بر حجّیّتش نداریم. بنابراین این روایت فضایش هم خیلی فضایی نیست که بشود پذیرفت مضمونش را. یک مقداری هم شاید خالی از بعد نباشد یعنی دعواهایی که بین شیعه و مخالفین هست در امکان عمل به ظن نیست در بحثش جواز به عمل به ظن هست و امثال اینها. البته حالا در پرانتز یک نکته ای بگویم این که عمل به ظن عمل به اجتهاد عمل به اینها جایز هست یا نیست در زمان های معاصر ائمه این بحث ها آن جوری که بعدا تفکیک شده است و از هم جدا شده است این بحث ها جدا شده نیست. مثلا حتی در اصول عقاید این که شخص بخواهد با توجه به قوای عقلی خودش و فکر خودش در مسائل عقلی به یک یقینی برسد امثال اینها بعضی ها اینها را هم از مقوله اجتهاد و قیاس و امثال اینها دانسته اند. شما در چیز مراجعه کنید در کتاب مقالات الاسلامیین حتی تحصیل یقین از طریق عقلی را هم قیاس دانسته است. می گوید شیعه ها در مورد این که قیاس جایز هست یا نیست هشت قول دارند. قیاس در اصول عقاید. بعد توضیحاتی که در مورد اینها می دهد یعنی همین به کارگیری فکر و عقل و عدم مراجعه به روایات و سنت اسم این را قیاس می گذارند ولو علم بیاورد. بحث هایش را ببینید اصلا این قیاسی که ما می گوییم قیاس در فقه و امثال اینها اختصاص به اینها ندارد یک مفهوم بازتر اینها قائل هستند و امثال اینها. این است که عرض کنم خدمت شما در دوره معصومین بهرحال روی همین جهت ممکن است این روایت اگر از جهت سندی تام بود ما این اشکال را جواب بدهیم که آن دوره ها انقدر بحث ها پخته نشده بوده است که بین امکان عمل به ظن فعلیت عدم به ظن این جور چیزها تفکیک قائل شوند و این که ما می بینیم این بحث آن طوری که باید و شاید پخته نیست و امثال اینها این خب راوی خیلی مباحث علمی درست بلد نبوده است. نه فقط این راوی خیلی از روات بعدی هم مسائل علمی برایشان چه بسا پخته نباشد. به تناسبات این را هم عرض کنم که یک سری مشکلاتی که ما در آغاز بهرحال کلام شیعی با آن مواجه هستیم مشکل این است که بهرحال بعضی از علمای ما هنوز آن بحث هایی را که می خواستند بیان کنند دقیق نمی توانستند تفکیک کنند مسائل مختلف را از هم. مثلا یک چیزی یک آموزه ای به هشام بن حکم نسبت داده شده است به نام این که هشام بن حکم قائل بوده است که خداوند تبارک و تعالی جسم لا کالاجسام است. و این است که به هشام بن حکم تجسیم نسبت داده شده است این که قائل به تجسیم بوده است و یونس بن عبد الرحمن هم کأنه پیرو او بوده است در این مسائل و بعدا این یک بحث جدی شده بوده است دیدگاه های هشام و دیدگاه های یونس که بعدا در دوره حتی تا نزدیکی های زمان کلینی هم این بحث ها بوده است. علی بن ابراهیم بن هاشم یک رساله ای دارد ظاهرا در حمایت از هشام و یونس. و سعد بن عبد الله رد کرده است این رساله علی بن ابراهیم بن هاشم را امثال اینها. یک بحث جدی ای بوده است که این که قمی ها مثلا یونس را تضعیف می کردند این بحث ها همین بحث کلامی مربوط به توحید و شاخه های مربوط به بحث توحید و امثال اینها است. من تصور می کنم اصل قضیه این است که هشام بن حکم یک چیزی را می خواسته است بیان کند می خواسته است بگوید که اطلاق لفظ وجود بر خداوند تبارک و تعالی به اشتراک معنوی است نه اشتراک لفظی. ولی از لفظ وجود بین وجود جسم آن طوری که باید و شاید تفکیک نمی توانسته است قائل شود. می گفته است که یک جسم خاصی. جسم لا کالاجسام. کأنّه اگر اصل جسمیت خدا را ولو جسمیتی مغایر با جسمیت سایر اشیاء را از خدا چیز کند موجودیت خدا را زیر سؤال برده است و اینها. همین بحثی که بعدا در مباحث عقلی بعدی و فلسفی و اینها به صورت پخته تر این که آیا اطلاق لفظ وجود به خداوند به اشتراک لفظی است یا به اشتراک معنوی این بحث همان را می خواسته است بیان کند ولی با الفاظ بد و الفاظ ناجور. الفاظی که به نظر می رسد ائمه معصومین علیهم السلام هم خشنود نبودند از این تعبیری که به اصطلاح هشام و یونس کرده است و احیانا بعضی افراد را نهی هم می کردند از اینکه به جرگه یونس و هشام بپیوندد به دلیل این که توانایی تفکیک این معانی را نداشتند خود الفاظ آنها هم الفاظ بدی بوده است. این است که مثلا در آن مناظره ای که امام علیه السلام یک کسی آمده بوده است با امام مناظره کند امام علیه السلام ارجاع می دهد اشخاص را به هشام بن حکم در مسئله توحید ارجاع ندادند. مسئله توحید را نمی دانم مؤمن الطاق ترجیح دادند یا هشام بن سالم است یا کس دیگری مسئله توحید را ارجاع دادند ولی به هشام بن حکم مسئله امامت را ارجاع دادند. چون هشام کسی است که مبانی امامت را با اصول عقلی بسیار استوار کرده است و مناظره گر ماهری در مسئله امامت بوده است. در مسائل دیگر الفاظ چه بسا جسم لا کالاجسام را ممکن بود مطرح کند و مسئله را خیلی خراب کند آن طوری که باید و شاید نتواند از پس قضیه بر بیاید. خود هشام بن حکم هم مرگش هم به خاطر مسئله مناظره در امامت است. در رجال کشی مراجعه کنید یک توطئه ای برایش می چینند در مورد هشام بن حکم بحث ضرورت وجود امام علیه السلام در روی زمین را می خواهند یک جوری از او چیز کنند که تو به امامت موسی بن جعفر قائل هستی. در حضور پنهانی هارون الرشید یک جلسه ای که هارون الرشید می شنیده بوده است و او را در مناظره جایی می برند که تو که قائل هستی به ضرورت امام امام کیست؟ که آن متوجه می شود که این توطئه است و پشت پرده صدای هارون را می شنود و می گوید که آن که پشت پرده است. ولو این حرف را می زند انقدر می ترسد که سکته می کند دق مرگ می شود می گوید می رود خانه و می میرد. ولی غرضم این است که تخصص ویژه امام در مسئله امامت بوده است. انقدر تخصص داشته است حتی بعضی ها گفته اند مبانی امامت و امثال اینها مبانی ای است که هشام ایجاد کرده است. نه هشام این مبانی را ایجاد نکرده است استدلال های عقلانی برای مسائل امامت را هشام به صورت مدون در آورده است و این دو تا خلط شده است با هم دیگر. حالا بگذریم.

خب در این روایت گفته است که به چهار طرف نماز خوانده شود. البته این روایت از جهت سندی معتبر نیست آن روایت های دیگری که می گوید عن قبله المتحیر یصلی حیث یشاء که از جهت سندی معتبر است و یجزی الطهری ابدا اذا لم یعلم وجه القبله آنها از جهت سندی معتبر است اینها مجموعش این می شود که در مورد قبله اگر در مورد نماز اگر امکان پذیر باشد باید طهری کند اگر طهری امکان پذیر نیست به هر طرف نماز خواند کفایت می کند. البته با توجه به اینکه روایت دیگر داریم به چهار طرف نماز خواندن با توجه به تسامح در ادله سنن و امثال اینها اگر قائل باشیم نماز خواندن به چهار طرف اشکالی ندارد. ولی واجب نیست نماز خواندن حالا این بحث این روایات بود عمده قضیه ای که می خواستم عرض کنم ببینید بحث های مختلفی در مورد نحوه نماز حالا یک ادامه اش هم روایت های دیگری دارد در مورد حکم نماز خواندن در کشتی. آنها هم در روایت های دیگر مسئله هست. علی أیّ تقدیر غرض من این نکته است از این همه روایات را آوردم که حکم نماز خواندن مثلا در بادیات و بیابان و امثال اینها در کشتی ای که آدم نمی داند قبله کدام طرف است امثال اینها در جایی که به خصوص تاریک است از طریق ستارگان و اینها امکان تشخیص قبله همه اینها سؤال شده است ولی هیچ سؤال نشده است که در کشتی چطوری دستشویی برود. اینها معنایش این است که نسبت به تخلّی هیچ ابهامی نبوده است

سؤال:

پاسخ: نه نه گفتم جلسه قبل این توضیح دادم آن که اشکال نمی کردند در بنیان اشکال نمی کردند ولی در فضای آزاد اشکال می کردند. در فضای آزاد رو به قبله تخلی کردن اشکال دارد.

سؤال:

پاسخ: نه حالا غیر از اهل سنت. خودشان چه کار کنند؟

نه خارجا چه کار کنند؟ تخلّی نمی کنند؟ خب محل ابتلا هست دیگر. در بیابان گیر می کند

صحبت سر این است که وسط بیابان امثال اینها

آیا به اینها مراجعه می کنند هیچ سؤال از اینها نشده است اصلا

چون از ادله طهری چیزی هم استفاده نمی شود حالا تخلی چه کار کنند؟ این اطلاق مقام اینها به اصطلاح رو به قبله را واجب هست چون واجب است رو به قبله به آن طرفی که قبله است انسان ظنی که پیدا کرد یا احتمال راجح نسبت به سایر احتمالات که حاصل شد به آن چیز می کند اما تخلی چه کار کند؟

نه یک جور این که بگوییم نسبت به هر طرف آن طرفی که مظنون هست نکند این خیلی روشن نیست که از این روایات استفاده شود. که حتما حالا نسبت به سایر اطراف این این طور نیست که اصلا. این این که اصلا سؤالی انجام نشده است نسبت به تخلی پیداست که تخلی مفروق عنه بوده است که به هر طرف می شده است تخلی کرد و امثال اینها. خب این مسئله تمام. حالا نکات دیگرش در جلسه قبل هم عرض کردم که آن نکات اقتضا می کند که اینجا بشود برائت جاری کرد و فحص هم لازم نیست. ولی حالا قدر مسلمش اگر شما خواستید بروید دستشویی عجالتا یک موبایل ببرید و در جایی که امکان قبله هست دیگر رو به قبله نباشید. احتیاطا این کار را بکنید!

این هم لازم نیست عرض کردم و حالا یک نکته ای عرض کنم من در این سالهایی که خب ما سالها در قطار می رفتیم و امثال اینها غیر از یکی دو سال اخیر که بعضی ها این سؤال را مطرح کردند و خود من هم به ذهنم رسیده بود یک مقدار به اطرافش فکر کرده بودم و امثال اینها هیچ سؤال ندیدم بکنند فقط در علما بود سؤال کردن از این مطلب. اصلا این احتمالات

سؤال:

پاسخ: بحث سر این است که آن هایی که مسئله را هم می دانند مراعات می کنند. بحث این است. مراعات که در این که قبله دانسته است این همه روایت داریم به فرض هم آن باشد آن سیره ای است که از لا اوبالی گری ناشی شده است. در جایی که علم دارند خب این روایت چیزش کرده است تخطئه کرده است دیگر. این روایت برای اینکه یادشان نرود. معذور که نیستند خب روایات گفته است بر این که

سؤال:

پاسخ: نه می خواهم بگویم که نسبت به جایی که یقین دارد خب این روایت قدر مسلمش این که می گوید رو به قبله چیز نکن جایی است که قبله را می داند. این روایت در جایی که قبله را می داند که دیگر مسلم است. روایاتی که گفته است رو به قبله تخلی نکنید پشت به قبله تخلی نکنید کم نیست یک عالمه روایت داریم. روایاتش هم اطلاق دارد نه بنیان دارد نه بیابان دارد هیچ یک از این حرف ها ندارد

سؤال:

پاسخ: نه حالا آن روایت مورد بحث است که اصلا آن روایت مورد بحث است اصلا دلالتش مورد بحث است خیلی حرف و حدیث دارد.

من غرضم این جهت است که تخلی رو به قبله و پشت به قبله با علم به وجه قبله حرام است تردیدی نیست. و در این که از جهت روایات هم فرق بین بنیان و غیر بنیان نیست از جهت روایات هیچ تردیدی

سؤال:

پاسخ: غفلت نمی کنند لا ابالی گری می کنند نباید بکنند. اگر طرف قبله را می داند باید توجه کند.

نه آن که هست در جاهایی که غفلت حاصل می شود جاهایی هست که تشخیص قبله سخت است. ولی جایی که طرف می داند قبله کدام طرف است باز هم بگوییم که لا اوبالی گری می کند توجه نمی کند اگر توجه نکند هم لا اوبالی گری است با وجود این روایاتی که هست و اینها. خب این بحث تمام. خب بحث ما ما در جلسات قبل یک نکته ای را شروع کردیم. در جلسه قبل یک مقداری نکته بحثی که داشتیم دنبال می کردیم نیازمند این بود که یک بار دیگر این بحث ها را از اول به آنها برسیم. خب ببینید ما اگر چند فرض را می خواهیم در بحث انحلال علم اجمالی بحث کنیم. یک بحث این است که اگر یک علم اجمالی داشته باشیم همزمان با علم اجمالی نسبت به یک طرفش علم تفصیلی داشته باشیم یا نسبت به آن طرف اماره قائم شده باشد. هم علم هم معلوم هردو مقارن با علم اجمالی باشند. اینجا مسلم است که انحلال است. حالا ما قائل بودیم به انحلال حکمی به جهت اجرای اصول حالا اصول عقلی اصول شرعی به بیاناتی که در جلسه قبل گذشت و بعضی از اقایان قائل هستند به انحلال حقیقی در هر دو مورد

مرحوم حاج شیخ در درر و چیز آقای اراکی که احتمالا باید منعکس کننده حرف های ایشان باشد و مرحوم امام و اینها حتی در جایی که قیام اماره هم هست به انحلال حقیقی قائل هستند. خب ما این را قبول نداشتیم. می گفتیم انحلال حقیقی نیست انحلال انحلال حکمی است.

سؤال:

پاسخ: نه بحث سر این است که اجرای برائت اشکالی ندارد. ادله برائت این موارد را می گیرد. ادله عقلی اش هم بحث آن چیزی که باعث تنجیز عقلی می شد قاعده مقتضی مانع می دانستیم. قاعده مقتضی مانع اینجا نمی آید.

سؤال:

پاسخ: بله فقط قاعده مقتضی و مانع است. ما عقلا قائل به قبح عقاب بلا بیان بودیم. قبح عقاب بلا بیان

آن چیزی که در موارد اجمالی قبح عقاب بلا بیان را کنار می زند قاعده مقتضی مانع است. آن بحث هایش قبلا گذشت.

سؤال:

پاسخ: مقتضی اش عرض کنم در واقع مانعش احتمال این که مصلحتی در ترخیص وجود داشته باشد. اینجا در موارد علم اجمالی می گفتیم وقتی علم اجمالی به یک تکلیف الزامی است نفس تکلیف الزامی مقتضی احتیاط است. و مقتضی فعلیت است. آن ملاک واقعی ای که وجود دارد که با علم اجمالی آن ملاک واقعی احراز می شود آن ملاک واقعی اگر اصل ترخیصی در موردش جاری نشود این فعلیت آن حکم واقعی را به دنبال می آورد. بنابراین مقتضی فعلتی حکم واقعی وجود دارد مانع از فعلیت احراز نشده است. این بیانی بود که ما در علم اجمالی داشتیم. بله این معنایش اقتضای عقلی تنجیز است. اقتضا نه علت تامه. بنابراین اگر روایات خاصه ای وجود داشته باشد که علم اجمالی را اصل ترخیصی جاری کرده باشد کشف می کنیم برای این که آن حکم واقعی به فعلیت نرسیده باشد. بنابراین در مرتبه اصل عقلی در موارد شبهه بدویه قبح عقاب بلا بیان را جاری می کنیم در مرتبه علم اجمالی احتیاط را جاری می کنیم. به خاطر همین این که در مرتبه شبهه بدویه اصل مقتضی برای حکم فعلی احراز نشده است ولی در مرتبه علم اجمالی مقتضی اش احراز شده است مانعش مشکوک است و یعنی اگر هیچ دلیل مرخّص شرعی نداشتیم ما بودیم و حکم عقل، در موارد علم اجمالی، علم اجمالی لازمه اش تنجیز است. البته تنجیز علت تامه نیست یعنی بنابراین حکم فعلی نیست یعنی وجوب احتیاط حکمی هست که شارع مقدس می تواند کاری کند که این وجوب به حکم تعلیقی است. معلّق بر عدم ترخیص از ناحیه شارع است. اگر ترخیصی از ناحیه شارع ثابت نشده باشد عقل حکم به لزوم احتیاط می کند. این بیان در ما نحن فیه نمی آید.

سؤال:

پاسخ: نه منهای اصل معارض. اصل مقتضی ثابت نیست. چون نسبت به آن طرفی که علم تفصیلی داریم مقتضی ثابت است. نسبت به زائد بر آن اصل مقتضی ثابت نیست. وجود مقتضیین ثابت نیست یک مقتضی اش ثابت است مقتضی دوم ثابت نیست.

سؤال:

پاسخ: اصلا منجّز و اینها را کنار بگذارید ما اصلا به آن بیانات قائل نیستیم. ما داریم به بیان خودمان

مصحح عقوبت آنها ذ اتا نیست. مصحح عقوبت در صورتی است که حکم فعلی باشد. ما یک حکم فعلی بیشتر احراز نکردیم. ولو در مرحله اقتضا. اقتضای یک حکم فعلی بیشتر احراز نشده است. اقتضای بیشتر از آن احراز نشده است. احراز نشده است قبح عقاب بلا بیان جاری می شود. عقلا قبح عقاب بلا بیان را ما اصلا قائل به چیز نیستیم که علم اجمالی خودش فی نفسه تنجیز می آورد و آن بیاناتی که آقایان دارند ما آنها را قبول نکردیم.

سؤال:

پاسخ: ما همچین چیزی نداریم. ما اینجا این همه چیزهایی نداریم که عقل

عقل می گوید اگر یک حکم فعلی از ناحیه شارع احراز شود به شرط احراز حکم فعلی ولو به احراز المقتضی. حکم فعلی که می گویم احراز شود احراز مقتضی و شک در مانعش هم کفایت می کند. این مقدار در این جاها نیست دیگر. بنابراین ما اصل در جایی که علم اجمالی داشته باشیم در کنار علم اجمالی یک علم تفصیلی نسبت به یک طرف یا بیّنه ای نسبت به یک طرف در همان زمان به طوری که هم علمش همزمان باشد هم معلومش همزمان باشد اینجا این علم اجمالی از اثر می افتد. هم در مرتبه مؤمن عقلی

خب اما دو صورت باقی می ماند. یعنی یک جایی که یعنی چند صورت دیگر باقی می ماند. جایی که متأخر باشد علم تفصیلی ما یا اماره تفصیلی ما متأخر باشد نسبت به علم اجمالی ما ولی معلوم هایش همزمان باشند. یک موقعی متأخر باشد معلومش هم متأخر باشد. حکم این صورت را انشاء الله فردا بحث می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد